

مرتضی صارمی

این روزها برخی مدعی‌اند که جمهوری اسلامی در برابر بزرگترین قدرت نظامی جهان ایستاده و از این تقابل سربلند بیرون آمده است. فارغ از درستی یا نادرستی این ادعا، هر ارزیابی منصفانه‌ای باید همه ابعاد یک جنگ و پیامدهای آن را در نظر بگیرد، نه فقط روایت‌های تبلیغاتی و سیاسی را.

واقعیت این است که میان توان نظامی ایران و ایالات متحده نابرابری آشکاری وجود دارد. از سوی دیگر، اگر فرض شود هدف آمریکا از ورود به جنگ تغییر حکومت بوده است، این پرسش مطرح می‌شود که آیا تمام ظرفیت نظامی خود را برای تحقق چنین هدفی به کار گرفته است؟ پاسخ به این پرسش نیازمند بررسی‌های تخصصی است و نمی‌توان صرفاً با استناد به بقای حکومت، نتیجه جنگ را «پیروزی کامل» نامید.

اما مهم‌تر از بحث‌های نظامی، وضعیت جامعه و اقتصاد است. حتی اگر گروهی از منظر نظامی خود را پیروز بدانند، نمی‌توانند چشم خود را بر واقعیت‌های زندگی مردم ببندند. معیار موفقیت یک حکومت فقط بقای ساختار سیاسی نیست؛ بلکه کیفیت زندگی شهروندان نیز بخشی از امنیت ملی و قدرت ملی محسوب می‌شود.

امروز بسیاری از خانواده‌ها با مشکلات معیشتی جدی مواجه‌اند. دغدغه بخش بزرگی از جامعه دیگر سرمایه‌گذاری و پیشرفت اقتصادی نیست، بلکه تأمین نیازهای اولیه زندگی است. خانواده‌هایی که توان تأمین هزینه درمان و ازدواج فرزندان خود را ندارند، یا برای تعمیر وسایل ضروری خانه مانند یخچال، کولر، ماشین لباسشویی، تلویزیون و خودرو با مشکل مواجه‌اند، چگونه می‌توانند روایت پیروزی را در زندگی روزمره خود لمس کنند؟

قدرت ملی فقط در موشک، پهپاد و تجهیزات نظامی و تجمعات مهندسی شده خلاصه نمی‌شود. انسجام اجتماعی، اعتماد عمومی، امید به آینده، رفاه اقتصادی و رضایت شهروندان نیز از ارکان اصلی قدرت یک کشور هستند. اگر جنگ یا سیاست‌های ناشی از آن به تضعیف این مؤلفه‌ها منجر شود، ارزیابی نهایی نمی‌تواند صرفاً بر مبنای شاخص‌های نظامی صورت گیرد.

تاریخ نشان داده است که ملت‌ها تنها با پیروزی در میدان نبرد قدرتمند نمی‌شوند؛ بلکه زمانی به موفقیت پایدار دست می‌یابند که امنیت، رفاه و امید را همزمان برای شهروندان خود فراهم کنند. از این رو، هر ادعای پیروزی باید در آینه زندگی مردم سنجیده شود، نه فقط در گزارش‌های نظامی و تریبون‌های سیاسی.

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، پرهیز از قیاس‌های نادرست است. ایران با جمعیت ده‌ها میلیونی، سرزمینی پهناور، پیشینه تاریخی و تمدنی چند هزار ساله، ساختار حکمرانی، اقتصاد و زیرساخت‌های گسترده، با گروهی مانند حماس که یک بازیگر غیردولتی در محدوده جغرافیایی کوچکی چون غزه است، قابل مقایسه نیست.

در جنگ غزه، با وجود ویرانی گسترده، کشته شدن ده‌ها هزار نفر و تخریب بخش بزرگی از زیرساخت‌ها، حماس به طور کامل از بین نرفت. اما از این واقعیت نمی‌توان نتیجه گرفت که هر حکومتی صرفاً به دلیل باقی ماندن، پیروز شده است.

بقا، تنها یکی از شاخص‌های ارزیابی است و لزوماً به معنای موفقیت نیست.

برای کشوری مانند ایران، معیارهای ارزیابی بسیار گسترده‌تر است: حفظ تمامیت ارضی، امنیت ملی، انسجام اجتماعی، رشد اقتصادی، رفاه شهروندان، اعتبار بین‌المللی و چشم‌انداز توسعه. بنابراین تقلیل ارزیابی جنگ به این گزاره که «حکومت باقی ماند، پس پیروز شد» همان‌قدر ساده‌انگارانه است که ادعای «نابودی کامل» طرف مقابل.

در نهایت، ملت‌ها نتیجه جنگ‌ها را نه فقط از روی نقشه‌های نظامی، بلکه در سفره‌های خود، در بازار کار، در امکان ازدواج فرزندان، در قدرت خریدشان و در امیدشان به آینده قضاوت می‌کنند.

البته برخی توصیه می‌کنند که باید صبر کرد و منتظر تغییر شرایط ماند. اما این توصیه با منطق درونی گفتمان حاکم سازگار نیست. گفتمانی که خود را بر پایه «انقلاب دائمی» تعریف می‌کند، دعوت به صبر زمانی معنا دارد که افقی از ثبات و عادی‌سازی وجود داشته باشد.

اما گفتمان مبتنی بر انقلاب دائمی، ذاتاً در تنش و بحران بازتولید می‌شود. در چنین گفتمانی، صبر نه مقدمه حل مسئله، بلکه تداوم انتظار در چرخه‌ای بی‌پایان از بحران است.

#تحلیل_زمانه

• @TahlilZamane